

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

موسوی

۱۵.۰۲.۱۰

درد دلی با خوانندگان

خوانندگان ارجمندیکه در خارج از افغانستان به ویژه در کانادا زندگانی می نمایند، حتماً متوجه شده اند که از چندی بدین طرف، وطنداران ما به طرف "فاتحه گیری" چنان رو آورده اند که حتا برخی ها به خاطر "مادر یازنه باجه برادر خود" هم گلم انداخته و به اصطلاح فاتحه داری می نمایند، روشن است که در همچو مجالس دوستان و آشنایان که همه و یا تقریباً از بستر شبه روشنفکری برخاسته اند، طبق عادت سخیفه شبه روشنفکران که در عروسی ها از داماد خوشحال تر به نظر می رسند، در این نوع فاتحه گیری ها چنان قیافه می گیرند و با لباس غم برتن و قیافه حزین ظاهر می شوند، که به گفته مردم کابل "صد کارد بزنی، یک قطره خون شان نمی ریزد" و انسان حیران می ماند که نخست فاتحه دار اصلی و آنکه عزیزش را از دست داده است چه کسی است و در ثانی ما از چطور بدون تمرین، دست صد "آقایان اشک سینمای هند" را از پشت می توانیم ببندیم.

با تمام اهمیتی که این ظاهر سازی ها دارد و می شود جداگانه روی آن مکث نمود، به خاطر جلوگیری از اطناب کلام نمی خواهم بالای آن توقف نمایم. تا جائیکه این قلم برداشت نموده به علاوه آنکه در تدویر چنین "فاتحه گیری ها" – منظور غیر لازم آن است - تا حدودی مسأله رقابت و همچشمی بازی رول بازی می کند، مگر در درجه اول اسلام سیاسی محرک اولیه آن به شمار می رود.

داعیان و راهبان اسلام سیاسی که در جریان عمل و برخورد با زندگان دور وبر خویش را "زرد" نموده اند و دیگر بین "زندگان" جا ندارند برای پیش برد اهداف شوم و عقب گرایانه خود همیشه به دنبال "مردگان" و "مرده داری ها" بوده می کوشند در آنجا ها و همچو مجالسی فرصتی به دست آورند تا "با ارشادات خردمندانه" تعداد ملائیکه را که بر سر یک نوک سوزن می توانند "تانگو" برقصند، مشخص نمایند. این جماعت با تشویق مردم به چنین "فاتحه گیری" ها نه تنها افکار و نقطه نظرات قرون وسطائی خویش را پخش می نمایند، بلکه از دست و دل بازی "فاتحه دار" نیز سود جسته، برای دوساعت حد اقل بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ دالر را نیز به جیب می زنند.

قبل از آنکه بحث را ادامه دهم باید بنویسم از دید من "فاتحه غیر لازم" آن فاتحه ایست که "میت" در جای دیگری مثلاً افغانستان، پاکستان، ایران و یا یک کشور و یا شهر دیگری دفن شده و در آنجا هم بازماندگانش به قدر کافی

"اخ دل" شان را کشیده و تا توانسته و اشک در چشم داشته اند، بر سر و صورت زده و اشک ریخته اند و کسی بخواهد برای همچو "میتی" هزاران کیلومتر دورتر مراسم فاتحه گیری بر پا نماید، عکس آن فاتحه داری است که با موجودیت "میت" بدان اقدام می شود که تا حدودی خود را به مثابه یک امر لازمی در عرف تثبیت نموده است. این قلم که بنا بر همین شناخت به ندرت اتفاق می افتد تا در یک "فاتحه" غیر لازم شرکت نمایم، روی مجبوری و اختلاط چند فاتحه لازم و غیر لازم با همدیگر دیروز یعنی ۱۴ فروردی ۲۰۱۰ به مسجد "امت نبوی" کشانیده شدم تا خدمت دوستان نهایت مهربان تسلیت عرض نمایم. با آنکه از آخرین باری که در آنجا رفته بودم بیش از یک سال و نیم می گذرد، از لطف !!! "ایستائی" جامعه که همه حکم "اصحاب کهف" را یافته ایم و گذشت زمان بر ما کمترین تأثیری نمی گذارد، همه چیز را همانطوری یافتیم که سال قبل و قبل از آن دیده بودم. تغییری که می شد با دقت خاص به آن پی برد، خود را در چهره ها مشخص می ساخت. یعنی در حالیکه داعیان اسلام سیاسی از برکت پول های باد آورده بشاش تر به نظر می رسیدند و گذشت زمان در آنها کمتر محسوس بود، در رخسار مردم عادی می شد جای پای گذشت زمان را طی این مدت مشاهده نمود.

دوستانی که در داخل افغانستان در همچو مراسمی شرکت نموده اند، حتماً به خاطر دارند که در سابق در مساجد، قاری ها که اکثراً نابینا بودند- قاری های به اصطلاح "مدرن" چشم دارند مگر کوری وجدان خصیصه شان است- به نوبت یکی دو آیت قرائت نموده، با هر توقف آنهاییکه می خواستند مجلس را ترک نمایند، از فرصت استفاده نموده از مسجد خارج می شدند و جای شان را افراد جدید پر می نمود. این روال ادامه می یافت تا وقت به آخر می رسید و خوشخوان ترین قاری ها و یا "قاری ترین" آنها با خواندن "سوره حمد و چهار قل" و چند دعا مجلس را ختم می نمود. در فاتحه داری ها هیچگاهی سخنرانی صورت نمی گرفت مگر اینکه از اول قرار می بود تا در عوض فاتحه مذهبی، فاتحه سیاسی گرفته شود. که در آن صورت بعد از آغاز مجلس با تلاوت چند آیت از قرآن، سخنرانی ها آغاز یافته و الی ختم مجلس ادامه می یافت.

مگر اکنون به یمن !! موجودیت اسلام سیاسی در همه جا و زرنگی آنها در تبدیل مجالس خصوصی مردم به محل تبلیغ افکار قرون وسطائی، عقب مانده و ارتجاعی، فاتحه گیری ها روال عادی خود را از دست داده، فاتحه داران آگاهانه و یا نا آگاهانه از دوستان و علاقه مندان می خواهند تا با شرکت در همچو محافل پای صحبت افراد جنایتکار، مرتجع و عقبگرا بنشینند. مجلس فاتحه ای که این قلم در آن شرکت جست از این قاعده مستثنا نبود.

چه در ختم مجلس، فردی که گویا با هزار و یک رشته به شورای نظار و باند ربانی- مسعود وابسته است، به سخنرانی آغاز نمود. صرف نظر از مطالب تکراری و یک مطلب را با عبارات مختلف بیان کردن، سخنرانی وی در خطوط کلی خود، نکات آتی را شامل می شد:

۱- بحثی در مورد ارزش وقت

۲- برخورد بشر دوستانه در قبال برف کوچ سالنگ

۳- تن دادن به قضاء و قدر

وقتی "جناب" سخنران صحبت در مورد ارزش وقت را مطرح نمود، همانطوری که شما اکنون فکر می نمائید، من هم بدان فکر افتادم که چه خوب، "از خانه هندو قرآن بیرون شد" یعنی سرانجام یکی از دشمنان واقعی وقت در جامعه یعنی آخذ جماعت صرف نظر از آنکه از کدام خاستگاهی بیرون شده است، به ارزش وقت پی برده و شاید اکنون بگوید که برادران به خاطر ارزش وقت از فاتحه داری غیر لازم منصرف شده نه برای خود زحمت بیافرینید و نه هم برای دوستان، انتظار می رفت بگوید، برداران و خواهران شتاب زمان در جوامعی از قبیل کانادا و سیر

حوادث در آنجا آنچنان سرعت دارد که نباید در پیشبرد امور زندگانی با معیار "سرخرمن" بسنده نمود، وقتی جوانان را مخاطب قرار داد امید می رفت به آنها بگویند که متناسب با در صد سایر پناهندگان سهم ما در ختم فاکولته ها و تحصیلات بالاتر از آن خیلی محدود و معدود است و به همین اساس در اداره فردای این خطه نیز نقش چندانی نخواهیم داشت پس باید بکوشند برای بهبود زندگانی فرزندان شان جایگاه خویش را در درون جامعه علمی این کشور تثبیت نمایند، مگر با تأسف که امور "دنیائی" دغدغه خاطر سخنگو را نمی ساخت، ایشان با دلسوزی تمام می خواست به همه بگویند که برادر ها وقت کم است باید به فکر توشه آخرت بود. نماز، روزه، به خصوص زکات و حج را نباید فراموش نمایند، تا از یک طرف شرکت های انتقال حجاج از عاید محروم نگردند و از جانب دیگر، جیب شخص شخیص سخنگو و همکاسه هایش خالی نمانده باشد.

به همین سان وقتی از برف کوچ سالنگ صحبت به میان آورد و مردم را تشویق نمود تا برای کسانی که در آنجا گیر مانده اند کمک نمایند، که حق هم داشت و باید همه به فکر کمک به هموطنان چه که به همنوعان در سراسر گیتی باشیم، آنچه فراموش نمود بیان دارد، نقش اداره مستعمراتی در عدم مراقبت از سالنگ ها بود که اگر آن اداره وظایف خویش را به درستی انجام می داد چنین فاجعه ای به وجود نمی آمد، آنچه خواست بیان دارد نقش شورای نظار و منفعتی که افراد آن از "پاتک" بازی ها دارند و در نتیجه به خاطر کسب مثنی پول به مثابه "حق العبور" و چاق بودن کسب و کار دکانداران دو طرف سالنگ نمی خواهند برای یک ساعت هم که شده، راه را مسدود نمایند، آنچه را جرأت نداشت و ندارد تا بیان دارد نقش ویرانگر نیروهای اشغالگر در استفاده نظامی از آن سرک و در نتیجه در صد خطرات را بالا بردن بود. از تمام اینها گذشته اگر برای یک لحظه، نکاتی که تذکر نداده به خاطر محاسن سفیدش مورد اغماض قرار گیرند، این شواری نظاری ایمان آنرا ندارد تا در همچو موقعیتی از ولسوالی های "مارجه" و "نادعلی" که به میدان رقابت امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء و از گور برخاستگان تاریخ در وجود "طالب" مبدل گردیده، یادی به عمل آورد.

افرادی از قماش وی نمی خواهند بپذیرند که وجب به وجب افغانستان، خاک ماست و فرد فرد باشندگان آن هموطن ما. در نتیجه وقتی پشت یک میز خطابه و یا بالای منبر و عطر قرار می گیریم نباید فراموش نمایم که مردم در بند آن ولسوالی ها به کمک ما نیازمند اند. سر انجام باید این همت را در وجود خویش پرورش دهیم تا به نام یک افغان اگر جرأت بیان آنرا نداریم به نام یک انسان در مقابل لشکر کشی جنایتکاران ناتو ایستاده شده به مردم جهان بگوئیم در که در ولسوالی های مارجه و نادعلی طالب وجود ندارد، طالب را می توانید در کوپته، ریاض و یا لندن سراغ گیرید، در آنجا هائیکه رهبران جهان غرب، نظامیان پاکستان و شیخ های عرب با آنها مشغول مغازله هستند، در مارجه ها و نادعلی ها صرف مردم افغانستان است که از سر زمین آبائی شان در مقابل هجوم بیگانگان دفاع می نمایند، به مردم جهان بگوئیم که هدف از چنین حملاتی ضمن حل تضاد های درونی، زمینه سازی برای قدرت گیری طالب در افغانستان است.

و اما در رابطه با سومین نکته، باید گفت با تمام آنکه بحث جبر و اختیار یکی از بحث های پارینه در تفکر اسلامی است و در هر دو مورد می توان طرف را به کفر گوئی متهم ساخت، از دید سیاسی و تاریخی در زمانی که میهن ما در چنین حالتی قرار دارد و عملاً از در و دیوار آن خون باریده در زیر پای اشغالگران دست و پا می زند، همه چیز را به قضاء و قدر نسبت دادن و یا به گفته این اخوانی انقیاد طلب "اعتقاد به قضاء و قدر را باعث آرامش روحی" معرفی داشتن، صاف و ساده خدمت به نیروهای اشغالگر است. چه به عوض آنکه به مردم تفهیم شود که آنها باید خود سرنوشت خویش را رقم زنند و منتظر هیچ "مهدی موعود" و یا "خضر کاذبی" نمانند، آنها را به تکریم قضاء

و قدر دعوت نمودن در حقیقت از آنها خواستن است که اراده امپریالیستها را در اشغال کشور ما و در نابودی مردم، اراده خدائی دانسته و در مقابل قیام ننمایند. چنین طرز تفکری به علاوه آنکه خدای بیش از یک ملیارد مسلمان را همکار و تأیید گر قاتلان و جباران می سازد، مردم ما را نیز به تمکین در برابر زور فرا می خواند. یعنی درست همان کاریکه ربانی، سیاف، محسنی و سایر خائنان بدان اشتغال دارند.

در همین جا عاری از نفع نخواهد بود هرگاه افزوده شود:

نخست در تدویر همچو مجالسی باید ضرورت آن مورد مذاقه قرار گیرد و هرگاه تدویر آن الزام آور می گردد نباید به داعیان و راهیان اسلام سیاسی اجازه داد تا مجلس ختم را به مرکز تبلیغات خائنانه و ضد انسانی خویش مبدل نمایند. از اول باید به آنها فهماند که چون کسی علاقه مند به شنیدن اراجیف و چرندیات آنها نیست می توانند و باید پوزه شان را ببندند.